

با بدان دسته گل خوشرنك و خوشبوئی ماند که در زیر برگهای آن سسم  
جانسوزی تعبیه شده و در اولین دفعه که برای تسکین تمایل و اشتیاق يك فرد  
بدبختی بدماغ او نزدیک میشود بیچاره را در زیر فشار چنگال آهنین تشنجات  
جانگداز بديار نیستی فرستد.

آقای بهمنی خواسته اند با وجود تظاهر بایمان بوجود خدا، عدم رعایت  
بمقتضیات عدل و انصاف را در پیدایش و جریان حوادث عالم ثابت نموده و  
خود را باین وسیله در صف طرفداران فلسفه مادی قرار دهند. هر چه را  
که فکر محدود بشر ناقص و معیوب شمرده ایشان هم به نقص و عیبش حکم  
داده و این فکر و قیاس را آتقدر عمومیت داده و بالا برده اند که اراده  
ازلی و مشیت لم یزلی را نیز در تحت آن داخل و بنای پرسشهای بیجا و  
اعتراضات بی اساس باسرار و رازهای خلقت را گذاشته اند...

بیچون نامه دلپسند و شیوای سرکار آقای سرهنك اخگر نه تنها بنده و  
امثال بنده را از پاسخ پرسش و رد اعتراضات آقای بهمنی بی نیاز کرده  
بلکه اگر بزرگترین و نامی ترین نویسندگان و شعرای این مملکت هم  
میخواستند جوابی از روی منطق و انصاف باین سؤالات بدهند بی شبهه در  
مفکره و اندیشه گاه وسیع خود بهتر و وافی تر از آنرا نمیتوانستند پیدا کنند  
گوینده بزرگوار، در طی بیچون نامه طرز و روشی در اقامه برهان  
و استدلال پیش گرفته اند که هر قدر در تاریخ دلایل و براهین فلسفی به  
قهقرا بر گشته و آنرا تا عصر حکمای اولیه ورق زیم به نظایر و امثال این  
طرز دلیل و برهان حسی و قطعی کمتر تصادف خواهیم کرد راستی اگر  
بگوئیم که شاعر توانای ما فلسفه جدید و فکر نوینی را ابتکار کرده و سزاوار

آن هستند که مقلدین و متبعین بی شمار بر او از جرگه فضلالی معاصر و آینده پیدا کنند سخن بگزارند و نگفته و مبالغه و اغراقی راه نینداخته بلکه عین حقیقت و بیان واقع را متذکر شده ایم.

آنهائیکه در اثبات مدعیات عقلانی همیشه قوای استدلال خود را باقوانین محکم و متقن منطق نیرو داده و در اولین قدم مقاومت مغالطه و سفسطه منکرین بی انصاف را در هم می شکند، آنهائیکه سخن گفتن از روی حق و انصاف و ایمان بیک عقیده راسخ لایتغیر برای آنان طبیعت ثانوی است، آنهائیکه همیشه قضایا را با تمکین و وقار ویژه هر وجود دانشمند و قاضل مطالعه کرده و در اظهار عقیده حتی المقدور از خطا و اشتباه برکنار میمانند، بالاخره آنهائیکه عقل فعالشان چراغ هدایتی از فکر تابناک در طی راه پر پیچ و خم عقاید و آراء بدست آنان داده و قادر به تمیز راه از چاهند؛

آنها میدانند که يك ماهیت فوق الطبیعه و يك وجود قادر لایزالی در رأس عالم امکان قرار گرفته است که نسبت سهو و اشتباه باو خود دلیل واضح و برهان روشنی به ضعف عقل و عدم ادراک و شعور مترضین است علاوه بر آنکه حسن نظر گوینده معظم بیچون نامه در پیشگاه الهی از لحاظ تحسین عقاید نسل معاصر و القاء يك ایمان محکم و خالص ناپذیر که خود مایه همه قسم سعادت و خوشبختی است قابل هر گونه تقدیر و درخور هزاران آفرین است، طرز استدلال ایشان نیز در جای خود يك سرمشق لازم التقلید و قابل اقتباسی است که تأثیر آن در روحیات اجتماعات معاصر از نقطه توافق و تناسبی با ذوق و سلیقه و مشاغل و افکار روزانه آنها دارد حتمی و غیر قابل انکار میباشد. این فکر کم و بیش در آثار گذشتگان نیز مشاهده میشود که ناسرحد امکان خواسته اند در اثبات قضایای عقلی دلایل و براهین خود را بصورت

محسوسات در آورده و بفهم اکثریت مستمعین نزدیکتر کنند ولی توفیق و اخذ نتیجه از این فکر را میتوانم بگویم به تمام معنی تنها نصیب دانشمند شهر ما آقای سرهنگ اخگر شده و فکر توانای ایشان توانسته است این قبیل دلایل را بقدری سهل الفهم و روشن کند که تمام آنهائیکه دارای سواد فارسی هستند از آن فکر و تخیل عالی بهره مند گشته و به استحکام عقاید و ایمان خود بیفزایند و بژه این براهین ساده و روشن در لباس نظم روان خود نمائی نموده خواه و ناخواه قلوب معترفین و منکرین را بسوی خود جاب و نائیرات سحر بیان را در وجودشان آشکار میسازد، اشعار سلیس روان ساد و بی تکلف این منظومه شیوا با آتقدر معانی عالی که در هر يك يك آنها بالعین مشهود میشود افکار ما را با يك منبع فکر و چشمه تخیلی آشنائی میدهند که برای هدایت جامعه و سعادت آتی انسان میتوان انتظارات زیادی را از آن داشت . تاریخ فلسفه و ادبیات ما خود بهترین گواه است که هر وقت سلاست بیان با فکر فلسفی و ذوق حکمی در وجود یکی از فضیلائی ما ظهور کرده عالم بشریت را از افادات خود نورباران و هزاران چراغ بر فروغ را برای هدایت انسانیت بدست آنها داده است .

آرزومند و امیدواریم که دانشمندان توانای ما آقای سرهنگ اخگر با استفاده از قوا و ملکاتی که دست قدرت لم یزلی در وجود مقتنمشان و دیه نهاده پیش از پیش به نشر آثار گران بهای خود ادامه داده و يك نام دیگری در صفحات تاریخ بر اسماء گرامی بزرگان علم و دانش ایران علاوه کنند .

در خاتمه وجدانا خود را ذمه دار ادای تشکر و تقدیر از زحمات دوست فاضل و بزرگوار خود آقای مطیعی مدیر دانشمند نامه کانون شعرا در طبع و نشر این اثر نفیس دانسته و از درگاه یزدان پاك خواستاریم که همیشه

ایشان را در انجام اینگونه خدمات گرانها بعالم ادب و دانش بمطلوب عالی خویش نایل و موفق فرماید .

صفحات پر قیمت کانون شعرا خود گواه است که این وجود دانش پرور چه مشقتهای طاقت فرسایی را در نشر افکار شعرای معاصر و ترویج ادبیات مبین گرامی متحملند و خود بخوبی میدانیم که ایشان و امثال ایشان بصرف جلب منافع مادی اگر دست بکار زتقد صد ها رشته که ابدأ با نامه نگاری قابل مقایسه نیست در دستر شان بوده و می توانند با زحمت کمتری نتایج بیشتری اخذ کنند ، اینجاست که اگر نسل معاصر هم در تقدیر و تحسین اینگونه وجودهای بر ازنده خود داری و فراموشکاری کند ، تاریخ برای همیشه نامشان را در آغوش افتخارات خویش جاداده و نسل آتی را مایه مباهات خواهند بود ....

« امیر مقدم اخگر خلخالی »



(۱۶۲)



تهران؛ حضرت عبد العظیم:

نظریه آقای جعفر (انصاری) محلاتی

(عکس سمت راست)

پس از حمد و ثنای ایند متعال،

چون در این ایام ارباب ذوق و ادب

توجه خاصی، بموضوع اسرار خلقت

نموده و بحار افکارشان در این باب گوهر

های گران بها در صدف نظم و نثر ریخته، کمترین هم در ردیف اهل فضل

گرچه صفر اعدادم، لیکن از عرض عقاید خود و سنجش صواب و خطاء آن

لازم دانستم چند سطر در این مبحث بنگارم، و از لحاظ آنکه گفتگو در

موضوع فوق بعنوان جواب به اعتراض ابیات آقای بهمنی میباشد، بهتر آن

دانستم که اول نظر خوانندگانرا بمقصود شاعر مزبور بگمارم.

البته پوشیده نیست که آقای بهمنی شك و تردیدی در مبده خلقت و وجود

صانع نداشته چنانچه در بیت اول که میگوید:

«جهاندارا تو اصل عدل و دادی اگر عقل و خرد دادی تو دادی»

اعتقاد و یقین خود را بذات واجب تعالی اعلام کرده، فقط چیزی که

موجب تعجب ادیب مذکور شده و تمام ابیاتش ناظر به آن است، کیفیت و

علت و حکمت خلقت است و بعقیده نویسنده مقصد شاعر ایراد به کرده خدا

نبوده، بلکه سؤالاتی در باب چگونگی و ترکیبات اجزا و ترتیب عالم داشته

و قصدش فهم کردن يك سلسله حقایق بوده ؛ منتهی بیانات و طرز مسئلتش قدری از صورت سؤال و نزاکت خارج شده و گرنه بر واضح است و او هم اجمالاً دانسته : « که هر چیز بی جای خویش نیکوست » ولی خواسته سؤال کند و تفصیلاً بفهمد که چطور نیکو است ؟ اما بهر حال یا از نظر جواب دادن بسؤالات او و یا از راه آنکه اشعار و گفتارش اشعار بایراد دارد مستحق گردیده و بر فضلی موحّد واجب آمده که بر او برخاش نموده و با بیاناتی شیرین و گفتاری دلنشین رفع شبهه از او بنمایند . و نظر باینکه ادیب محترم آقای سرهنگ اخگر بوسیله بیچون نامه اش که حقیقتاً : « روضه ماء و نهرها صلصال دوحه سجع طیرها موزون » در این امر پیشقدم گردیده البته : « الفضل للمتقدم » و همه از این اقدام نیک و حکیمانه معظم له که سرسلسله و پیشرو جیش خاطر دانشمندان شده سپاس گزار و خواستارند که : یزدان بیچونش جزای بی چند و چون دهد .

باری قبل از ورود در مطلب ، تذکار این مقدمه هم لازم است ؛ که هر موضوع و مطلب غیر معلومی که انسان ولو تعبداً و بالاجمال قبول نکرده بحکم عقل و منطق باید در آن مردد باشد ، تا پس از اقامه برهان کافی ، ثابت شود ؛ وجود یا عدم یا صحت یا بطلان آن ، نه آنکه ابتدا و بلا تأمل انکار کرده یا باطل بداند ؛ که این خود البته خلاف رأی عقل و خرد است ، زیرا از نظر منطق و عقل اثبات یا نفی و صحت و بطلان هر امری مشترکند در اینکه هر يك باید با دلیل و برهان باشد ، پس قدر مسلم آنست که برای حکم کردن بهر يك از طرفین نفی یا اثبات هر شیئی ؛ محتاج به اعمال نظر و فکراست و بایستی در هر موضوع مشکل و مرددی با ترتیب دادن مبانی و مقدماتی که متناسب با

آن مطلب بوده و منتهی به نتیجه ثبوتی یا نفی گردد وارد حل قضیه شد و اعمال فکر و تهیه مقدمات در هر چیزی تابع اهمیت و بزرگی آن است. البته تصدیق یا تکذیب قضایای مشکل هندسی و ریاضی مستلزم تحمل زحمت زیاد در آن علم است و همچنین است سایر قسمت‌های علوم طبیعی که قبل از دارا بودن آن علم یا صنعت تکذیب و یا تصدیق در مسائل آن نمیکنند مگر جاهل محض و عاری از تفکر آنچه بسا اموری که نزد اهلش مثل آفتاب روشن است در صورتیکه جاهل به آن امر و مقدماتش از جهت فقدان معرفت و علم بآن با کمال آسانی منکر میشود. چندی پیش اگر کسی خبر از وجود یکی از مخترعات جدید: از قبیل (آیروپلان) و غیره میداد فوراً مورد انکار عموم واقع میشد و حق هم داشتند، زیرا تصدیق آن مطلب تابع داشتن يك سلسله معلومات از وقت استخراج مواد اولیه فلزات از معدن تا وقت پرواز بهو بود و پیدا کردن آن معلومات هم مدت و زحمت زیاد لازم داشت، لذا انکار آسان تر بود و حال آنکه عقلاً میبایستی اقلاً احتمال صحت داده شود حال، باید دید: « پر بجائی که افکند سیمرغ مگس آنجا چسان کند طیران ۱؟ » و کسیکه فاقد جمیع علوم و معارف طبیعی معموله است، تا چه رسد به علوم نظریه الهیه؛ چگونه میخواهد بلا درنگ و زحمت، حقایق را که ماوراء عالم ماده است بفهمد؟ آیا این خود از بیخردی و ساده لوحی نیست ۱؟ نمیگوییم فهم این مراتب محال است، نه! بلکه خیلی هم آسان است، اما پس از دارا شدن مقامات و مقدمات مربوطه، صعود دفعی به بام بلند بدون وسیله محال است، اما با پیمودن يك يك پله های نردبان در نهایت سهولت... دانستن حکمت و سرتر کتب و انسجام کلمات مفرد روی مکاتیب برای شخص بیسواد ممتنع است، اما با یکسال زحمت در تحصیل آن خط و زبان به آن درجه از آسانی و عدم اهمیت میرسد که اصلاً جزء کمال

محسوب نمیشود. دانستن حقایق مربوطه به عالم معنی هم برای کسیکه هنوز نتوانسته است از خود قدمی بیرون بگذارد تا چه رسد به آنکه از عالم ماده گذشته و به وادی مجردات برسد در نهایت امتناع است. اما آنکه برداشته از خود قدمی گام دیگر نهاده بر دوسرا، فهم آن حقایق برایش جزء بدیهیات اولیه است

« اینجهان پر آفتاب و نور مساه تو بهشته سر فرو برده بچاه »

« که اگر حق است کو آنروشنی سر بر آرزچاه و بنگر ای غنی »

« جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت تا تو در چاهی، نخواهد بر تو تافت »

آری! شرق و غرب عالم از اسرار و حقائق صدهزاران مثل مورد سوالات

آقای بهمنی پراست. اما برای کسیکه سر از چاه طبیعت و جهل و ظلمت بیرون

نیآورده ادراکش غیر مقدور!... « این سخن حیف است مجمل گویمش » پایه

علوم و معارف انسانی در باب صفات و افعال قادر متعال تا هر مقام و درجه ای که

برسد از دائرة امکان بیرون نبوده و بالاخره دون واجب است و از طرفی صفات

و افعال حق هم در جای خود ثابت است که از حدود امکان بیرون بوده و عین

ذات وی و واجیند و البته چنین است اسرار افعال حق و این هم در جای خود

ثابت و مبرهن است که اگر علم و عالم و معلوم در حقیقت و نفس امر يك چیز

نبوده و متحد نباشند ( چنانچه بزرگان از اهل تحقیق معتقدند ) لا اقل بین

آنها سنجی که حد نازل آن وحدت در امکان وجود باشد لازم است. پس

کسیکه بخواهد بی حقایق مذکوره برود باید زحمت کشیده پای از سرحد

امکان بیرون بگذارد یعنی با غوص در معرفت و علم و اطاعت مشمول: « حتی

اجعلك مثلی » گشته و بمقامی رسد که ( دیگر آنجا گفتگورا راه نیست، ) آنوقت

است که اطفال دبستانش میداند که کوچکتر حکمت در آفرینش شیطان

آنستکه اگر نبود و معاجبه های کذائی را با خداوند نمیکرد، چقدرها از اسرار



مکنونه که در پرده ابهام بماند، همچنین اگر آقای بهمنی خلق نمیشد و با چند شعر اعلام درجه معرفت خود را نمی نمود افکار دانشمندانرا به بهترین نقطه کمالات و معارف متوجه نمیساخت و ملبونها نفوس تا دنیا باقی است از رشحات بیان آنها هدایت نمیشدند « یا للمعجب! » که اگر نیکو بنگریم امر دنیا را تهی و اثبات اداره میکند و تا تهی نباشد اثباتی نیست و بالعکس اگر شب نباشد ادراک روز از کجا؟! علاوه از هزاران حکمتها که در ظلمت و تاریکی شب است، بلکه بالاتر رفته و باید اذعان کرد که شیطان و ملک مثلا گرچه در ظاهر متضاد و مغایر یکدیگرند لیکن در باطن و نفس امر دو جلوه و ظهور از یک وجودند. غم و شادی، صحت و الم، پیری و جوانی، سیری و گرسنگی؛ همه تظاهرات یک وجودند و با آنکه ضد همند هر یک در مقام خود قوا ابدی بیشمار دارند. اگر کسی آقای بهمنی را گوید شما که یک وقت در کمال ملاطفت و مهربانی و نرمی با اطفال و رفقای خود آموزش میکنید، پس چرا دیگر وقت در نهایت خشونت و تندتی هستید؟! و حال آنکه این دو حال باهم مبیاتند. آیا در جواب نمیگوید: هر کدام در موقع خود متناسب و مقتضی مقام همان بوده است. اما موضوع فقر و غنا که مورد اشکال شده است نمیدانم آقای بهمنی فقر و غنا را چطور معنی کرده اند، زیرا برای فقر و غنا حد معینی نیست و دیواری بین این دو درجه کشیده نشده است، چرا که حقیقت فقر محتاج دانستن خود است بچیز هائی و حقیقت غنا بی نیاز بودن نفس است از اشیائی، در اینصورت آیا چنین نیست که: « آنان که غنی ترند، محتاج ترند! » چرا که غنی متذکر نعمت هائی که واجد آنهاست نبوده و همیشه خیالش متوجه مرتبه بالاتر و خود را محتاج به لوازم آن رتبه میداند.

بس بنا بر این غنائی را که آقای بهمنی فرض کرده‌اند؛ حد اشد فقر حقیقی است، مثلاً برهنه پا آرزوی کفش میکند چون بکفش رسید این نعمت را فراموش و خیالش متوجه درجات عالیّه آن میشود و در صورت نیل به آن درجه نیز متوقف نشده و خود را محتاج بداشتن مر کوب می بیند و هم چنین بهر مقام که برسد در فکر و تلاش مر حله بالا تر است، بنابراین گذشته از اینکه فقیر و غنی در حقیقت یکسانند اختلاف صوری آنها هم دارای هزاران حکمت است

آقای عزیز! «توجه دانی زبان مرغان را که ندیدی شبی سلیمان را»

بس کنم! .. پایه مطالب بسی بلند و بتیان دانش بسی کوتاه و وقت نگاهستن نیز بی اندازه کم، این است که بدین دو بیت بگفتار خود خاتمه میدهم:

«تو که ناخوانده‌ای علم سماوات بمطالب کی رسی هیهات! هیهات!»

ج - انصاری محلاتی



(۱۶۴)



تهران: نظریه آقای حاج اسد الله (ایرانزاد)

«عکس سمت راست»

آقای مطیعی! مدیر محترم نامه کانون شعرا  
و ناشر بیچون نامه

برای جواب آقای بهمنی که محاکمه با خدا! نموده بنده

هم خواستم اظهار رأی کرده باشم. هر چند در مقابل اشعار آقای سرهنك اخگر

گفتار بنده بمنزله بازبچه اطفال است و حال مراد دیدید که در بیمارستان رازی

ببستر بیماری افتاده و شاید چند روزی بیش از عمرم باقی نباشد. با وجود اینها

تأثیر نمود و تدین واقعی شما مرا وادار نمود که با حال پریشان و دست لرزان

خود قلم را بر داشته نظریه ناقابل اظهار کنم.

آفرین آقای مطیعی! بنده میدانم که چند سال است در راه نشریات خود

چه زحماتی کشیده و سوای ضرر سودی ندیده آید بز پس از (۷) سال برای

جواب دادن به آقای بهمنی و آشکار نمودن حقیقت چه قدر جان فشانی میکنید!

البته روح تدین است که شما را فدائی این اقدامات خدا پسندانه نموده؛ خدا

بشما در دنیا و آخرت اجر بدهد و البته خواهد داد.

اما هموطنان عزیزم، باید از آقای بهمنی ممنون باشند (چنانکه بنده ممنونم)

زیرا؛ اگر محاکمه و اعتراضات ایشان منتشر نمیشد وجود چنین وکیل مدافعی

چون سرکار سرهنك اخگر واضح و آشکار نمیگردید.

در واقع جوابهای آقای سرهنك اخگر (که خدا توفیقش دهاد) برای اعتراضات

آقای بهمنی و امثال او کافی است و برای ما چون وحی منزل است به! به!

«هنوز گویند گان؛ هستند اندر عجم که قوه ناطقه مدد از ایشان برد»  
 بعداً قلم عاجزانه خود را متوجه شهیر از جنت طراز کرده به آقای بهمنی  
 عرض میکند: آقای من اقبل از شما هم شعرا و گویند گان عالیقدری چون  
 ناصر خسرو و حکیم عمر خیام و بابا طاهر عربان از شدائد روزگار دلائلک  
 شده و بعضی شوخیها نموده اند مثل:

«خدایا راست گویم فتنه از تو است» و غیره... اما راستش اینست که  
 شما پریشانتر بوده اید که قدری پریشان تر سروده اید و گویا در شناختن  
 خداوند هم گاهی تردید داشته اید! مثل اینکه گفته اید: «تو اطفال کرو و کور  
 آفرینی اوالخ... و گاهی میگوئید: «اگر من کافرم عید تو هستم  
 هم از صهبای آلاء تو هستم» و از این چون و چرا اغماض فرما...»  
 آقای بهمنی! من و شما مصنوعیم و مصنوع هیچوقت صانع خود را نمیشناسد  
 و سبب خلقت خود را هم نمیداند، در مثل مناقشه نیست: کوره بنز و کوزه گر  
 برای رفع احتیاج مردم از خاک کاسه و آجر و چیزهای دیگر میسازند اما  
 ظرف چینی هم از هر خاکی نمیشود و جایی که آجر خام پاخته لازم است کوزه  
 چینی بکار نمیرود، پس هر چیزی در دنیا لازم و ملزوم چیز دیگر است و هر شیئی  
 بواسطه اضداد خود شناخته میشود. اگر بد نبود خوب جلوه ای نداشت.  
 و دیگر آنکه میفرمائید: «چه بودی گر نبودی شام تاریک... شما را بخدا!  
 این چه قسم آرزوئی است که نموده اید؟! جای شما خالی در سیبری روسیه  
 شهرهائی است که (۲) ساعت شب است و (۲۲ ساعت روز) و مردم (۷) ساعت از  
 روز را شب مصنوعی درست میکنند! یعنی باطاقهای خود پرده های سیاه می آویزند  
 که راحت بخوابند ولی چون شب آنها طبیعی نیست لذتی ندارد چنانکه من خودم  
 در ۱۹۱۵ مسیحی در چین بودم یکوقت در شهر (نونیکلا یسکی) با همسفر خود از

قطار پیاده شدیم برای استراحت، تا غذا خورده چای نوشیدیم هوا روشن شد قدری نشسته سوار شدیم ماشین حرکت کرد، برده‌ها را انداخته مسافرین خوابیدند مختصر آنان از روی ساعت کار میکنند! و شب و روز می‌سازند! و برای من لذتی نداد سهل است خیلی بد گذشت مگر نشنیده‌اید که در قرآن مجید مسطور است؟ « وجعلنا الیل لباساً وجعلنا النهار معاشاً »

اما اینکه فرموده‌اید: «توئی با بی نیازان مهر بانم» یا اینکه: «دهی خود نقد دنیا را به اغیار» در این قسمت هم اشتباه کرده‌اید! خداوند بتوسط رسولانش دستورانی بمان داده و برای تمیز و تشخیص راه راست از کج عقل راهم چراغ راه قرار داده است قدری تفکر نمائید. خدا می‌فرماید:

« اهدنا الصراط المستقیم »

انصاف بدهید، اگر ما یعنی تمام نوع بشر همین آیه شریفه را سرمشق خود نموده و بآن رفتار نمائیم با بعبارة اخیری براه راست برویم آنوقت صاحب انصاف، رحیم، مروت، سخاوت و نوع پرستی شده علم و هنر را تعقیب و مادام العمر براحتی زندگی بینمائیم، زیرا لازم نیست تمام مردم میلیاردر باشند کفش دوزیکه بزحمت با کار خود لقمه نانی بدست آورد و شب با عیال و اطفال خود صرف نموده براحات و امنیت بخسبند از هر میلیونر و متمولی خوشبخت تر است.

بدیهی است وقتی شخص قدم براه راست گذارد و صاحب علم و هنر گردید و قلب خود را از بغض و کینه خالی نمود و بکار خود مشغول شد نه تنها دنیا برای او بهشت عدن است، بلکه در آخرت هم شاد و روحش بانیکان محشور خواهد بود و ابداً در دنیا ب فکر محاکمه با خدا! نخواهد افتاد و همیشه شاکر و صابر خواهد زیست و زبانش باین بیت شهسوری بزرگوار شد: لسان الغیب گویا است:

«رضا بداده بده و زحین گره بگشای؛ که بر من و تو در اختیار نگشاده است»

(۱۶۵)

تهران: نظریه آقای

محمد باقر شاهرودی کامکار

نماینده مجلس شورای ملی

عکس در سمت راست

آقای مطیعی! - در تعقیب

مذاکرات حضوری، راجع

بشکرت و اظهار نظر نمودن اینجانب

در کتابی که از طرف اداره روزنامه



کانون شعرا میخواهد منتشر شود محترماً زحمت میدهد:

پس از وصول کتاب بیچون نامه و مطالعه آن و محظوظ شدن از قرائت

اشعار آقایان بهمنی و سرهنک اخگر، معلوم شد در مذاکره اولیه اشتباهی

رخ داده و بنده همچو تصور کردم که میخواهید مجموعه‌ای از نظریات

اشخاص و نویسندگان عصر حاضر در یک موضوع اجتماعی یا اقتصادی یا

چندین موضوعات دیگر ترتیب داده که هر کس در هر رشته اطلاعات کافی

دارد مقاله‌ای نوشته یا اشعاری سروده در آن کتاب درج شود و آن کتاب

علاوه بر متنوع بودن مطالب آن، سنجشی هم از افکار و عقاید نویسندگان

امروزه بعمل آمده برای اخلاف و آیندگان نیز مورد استفاده واقع شده و

قابل توجه بشود. بنده هم با عدم بضاعت، قصد داشتم که در موضوع قبول

تمدن غربی که در این موقع نقل و انتقال برای ایرانیان پیش آمده اظهار نظر

نموده ، با مقاله ای در قسمت اقتصادی که آنهم از مسائل مهمه امروزی دنیا  
بالخصوص ایران است ، برای درج در آن کتاب بفرستم ولیکن وقتی کتاب  
بیچون نامه را خواندم مطالبی مکشوف شد که موضوع مورد بحث از  
مسائل معنوی و خیلی مهمتر از آنست که من تصور میکردم چون فکر ماها  
هنوز در اصلاح امور زمین وانگهی حوزه اجتماعی خودمان عاجز بوده و  
هست چه رسد دخالت نمودن بکارهای آسمان . . . . . و حق این بود که خود  
را کوچکتر از آن دانستم که در يك چنین مناقشه و مباحثه بین خالق و مخلوق  
که خیلی پیش از اینها هم پیش آمده داخل نمایم بطوریکه مشهود است متقدمین  
هم در این خصوص اشعار نغز سروده و مباحثات طولانی نمودند :

« خدایا راست گویم فتنه از تو است ولیک از ترس نتوانم چغیدن . . . »  
و امثال این بسیار است و بالاخره هم بجائی نرسیدند الی کنون محکومیت  
قطعی برای طرفین معلوم نشده است شاید هزاران سال دیگر هم این اسرار بر  
بشر مکشوف نگردد فقط چیزیکه معلوم است این است که ایرادات و جواب  
های مختلفی که تا امروز در این خصوص مورد بحث واقع شده زائیده شده  
فکر خود بشر بوده و هر کس در هر اقلیمی موافق اثرات آب و هوا ، اقتضای  
محیط ، موقعیت جغرافیائی ، این قبیل مسائل را بر طبق فکر خود بکنوع  
تعبیر نموده است و خلاصه اینکه هنوز حقیقت امر معلوم نشده است که از چه  
قرار است ؟

« جنك هفتاد و دو ملت همه را عذرتنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند »  
در اینجا بی مناسبت نمیدانم حکایتی برای شما نقل نمایم که سابقاً یکی  
از محترمین قزوین که شخص ظاهر الاصلاح و آدم نیک نفس خیرخواهی بود و حالیه  
هم زنده است در اغلب از مناقشات حقوقی که بین مردم واقع میشد حکم و مصدق

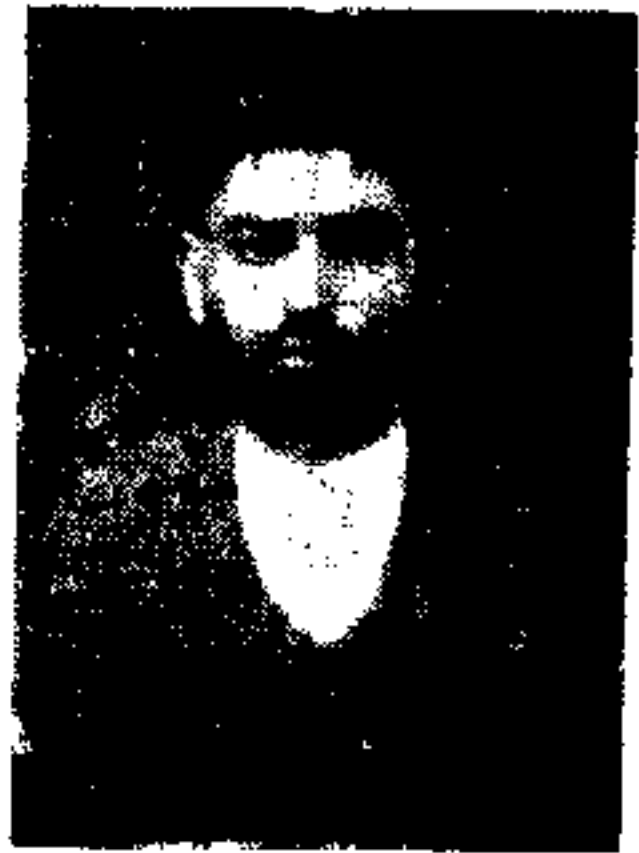
شده پس از رسیدگی و تحقیقات و آمدوشد زیاد با لایحه همینکه موقع تصدیق و اظهار نظر میشد میگفت: حق مثلاً با آقای حسن (مدعی) ولی آقای نوروز (مدعی علیه) هم ناحق نمیگویند. این طرز حکمیت و اظهار نظر نمودن همواره مورد تنقید دیگران واقع شده بیشتر از همه خود من اعتراض مینمودم که چرا حقانیت يك طرف را بطور صریح و وضوح معلوم نمینمایند؟! گویا گردش ایام و حوادث روزگار خواسته است بعد از چندی تلافی و جبران آن تعرضات را نموده در این موقع بنده را در موقعی قرار داده که در این موضوع بخصوص ناچار شوم همان رویه و نظریه آن شخص محترم را تأیید نمایم یعنی در اظهار نظر نمودن در اطراف کتاب بیچون نامه عرض نمایم: حق با آقای سرهنک اخگر است ولی آقای بهمنی هم ناحق نمیگویند در خاتمه تذکر این نکته لازم است که ذوق سرشار و جدیتی که در انتشار اینگونه مطالب ادبی از طرف شما ابراز میشود قابل کمال تحسین و تقدیر است.

شهریور ۱۳۱۵ «باقر شاهرودی»





(۱۶۶)



قم: نظریه آقای میرسید علی اکبر (برقعی)

«عکس سمت راست»

کمانیکه در جستجوی رازهای آفرینش گام فرا  
بیشتر گذارند و پای میز محاکمه با خدا، روند  
تک حوصله گدانی باشند، که نتوانند اسرار خلقت

را در حوصله خود بگنجانند اینان را چه بهتر، که پیرامون آن نگردند.  
درست آنست که گذرگاه راز آفرینش بسی دشوار و ناهموار است،  
چونان بیابان تاریکی که هیچ سوی آن پدیدار نیست، چگونه کسی تواند در  
آن تاریکی گذرگاهی پیدا کند؟! از اینروست که ره یافتگان فرمودند:  
(واد مثالم فلا تسلكوه)

شگفتا! که بیشتر اینان که بر کار آفرینش خرده گیرند کسانی باشند:  
که خودشانرا اندازه (مقیاس) خوبیها و بدیها و خوشیها و تلخیها و زیباییها  
و زشتیها گیرند و از مبدیونها جانداران دیگر که از سفره نعمت خداوند جهان  
آفرین برخوردارند چشم پوشند و چون جهان را برابر آرزو و ارمان  
خودها نه بینند زبان بشکوه باز کنند!

باید گفت خدای بیچون که نمونه های دانائی و توانائیش همه را رسیده و  
هرچه کرده از دانش و حکمت بدر نیست، ما را از بید و نرسد که با همه  
نادانی بر آنها اعتراض کنیم!...

چون چنین است، دلکشر بنعمه های جانفزا که در این باره سرایند همان  
بیچون نامه است که آقای سرهنک اخگر نعمه سرای آنست. آفرین بر آن  
راد مرد پاك نهادی که حد خویشتن شناخته و پای از دائره ادب بیرون نهد  
(رحم الله عرف قدره ولم يتعد طوره) والسلام علی من اتبع الهدی

(۱۶۷)

تهران: نظریه آقای جواد (پارسا)

«عکس سمت راست»

اخیراً نسخه‌ای از «بیچون نام»

بدست اینجانب رسید که پس از مطالعه بر آن شدم شمه‌ای در اطراف این جزوه که در عین اینکه مختصر است مفید و پر معنی می‌باشد، یعنی نموده چیزی نویسم: جزوه فوق‌الذکر به



قسمت تقسیم گشته؛ قسمت اول آن اشعاری است بنام (محا کمه با خدا) که

آقای بهمنی سراینده آن می‌باشند اگرچه موضوع اشعار مزبور بکر نیست و

دیگران حتی شعراء سابق هم کم و بیش در این خصوص چیزی گفته اند ولی

حق آنست که این موضوع ابتکار و انتهائی ندارد، هر کس وقتی در اوضاع

خلقت دقیق و متفکر میشود؛ همین افکار در مخیله او خطور مینماید و البته صاحبان

قریحه میتوانند اندیشه‌های خود را در قالب الفاظ ریخته و بهامه عرضه دارند.

قسمت دوم کتاب مزبور اشعاری است در جواب قسمت اول که سراینده

آن آقای سرهنگ اخگر می‌باشند که بی‌همه چیز و بوجه حقیقت اشعار ایشان

شایان هر نوع تعریف و تمجیدی است مخصوصاً از حیث روانی و استحکام و بواسطه

امثالی که در ضمن بیان مطلب آورده‌اند؛ جلب توجه خواننده را می‌نماید.

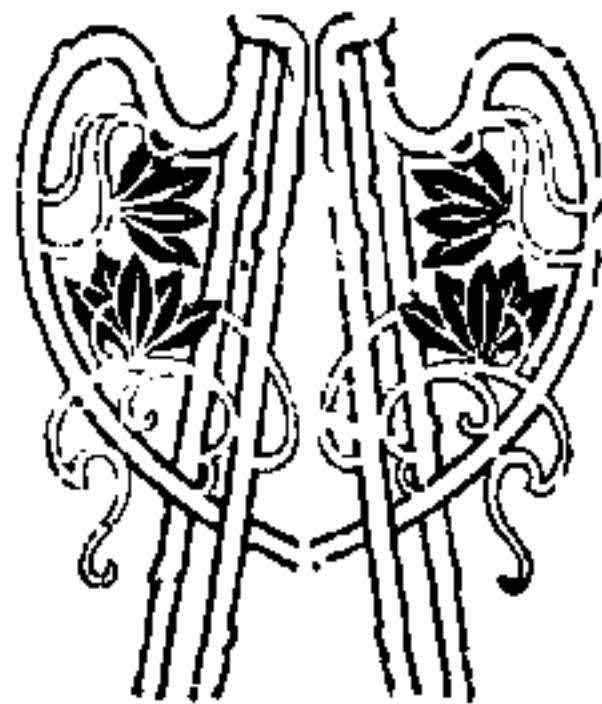
اما قسمت سوم هر کس اندک ذوق و قریحه‌ای داشته باشد فریفته

این قسمت از اشعار میشود زیرا که از حیث ابتکار موضوع و شیرینی بیان و روانی کلام سزاوار هر نوع تقدیر و تمجیدی است و بهترین نماینده بلندی فکر و صافی ذوق و قریحه سراینده آن میباشد، موضوع اشعار عبارت از توصیف (چراغ برق) و روشنی و تجمع موجودات در اطراف آن و خاموشی و سکوت و پراکندگی اطرافیان آن و تشبیهش بدوره زندگانی بشر است، طوری این اشعار و تشبیه مزبور دلچسب میباشد که گوینده آن بحق لایق شهرت و سزاوار احترام است.

در خاتمه از آقای مطبعی که ناشر این نوع رسالات مفیده میباشند تشکر

نموده زیرا که بدون هیچ نظری فقط از روی خلوص نیت و عشق بعالم ادبیات در طبع و انتشار این گونه جزوات و کتب اقدام مینمایند، ما موققت ایشانرا از خداوند بزرگ خواستاریم

تهران ۱۳۱۵ «جوادپارسا»



## (۱۶۸)

تهران : نظریه آقای شمس الدین (پورداد) واعظ معروف

« بسم الله الرحمن الرحيم »

« شعر شاعر ؛ نغمه آزاد روح شاعر است »

« کی توان این نغمه را بنهفت بافسونگری ۱۴ »

مدیر محترم نامه کانون شعرا که

پیوسته وسیاه نشر گفته های سودمند  
 میباشند رساله ای بنام بیچون نامه منتشر  
 ساخته و گروهی از اهل نظر این رساله  
 را بمن فرستاده و خواستار شده بودند  
 که در اطراف آن و حیزه نظریات  
 قاصره خود را بنگارم ؛ نگارنده هم  
 رساله مذکوره را قرائت و دانستم که  
آقای بهمنی مانند بهمنی بر دریای پر  
 در خلقت حمله نموده و ادیب بارع موحد  
آقای سرهنک اخگر حفظه الله هم چون



آقای شمس الدین « پورداد »

اخگری بر اطفاء و اخمداد ایشان قیام فرموده « خود آب شنیدستی کاتش  
 کندش بریان ۱۴ » هزار بار بر هوش آقای مطبعی آفرین گفتم .

« آب و آتش بهم آمیخته ای از لب لعل »

« چشم بد دور ، که بس شعبده باز آمده ای »

پیداست که این آقای « دانشمند » هم از حیث قدرت ادبی و هم مایه علمی در کلاس تهیه مدرسه انکارند، زین پیش گفته های محکم و بلند و منسجم در دسترس فضلاء گذاشته شده که دیگر رغبتی به مطالعه آثار ایشان برای ارباب ذوق باقی نخواهد بود، حکیم ناصر خسرو میگوید:

« بار خدایا! اگر زروی خدائی: گوهر انسان ز آب و خاک سرشتی؛ »

« طلعت رومی و طینت حبشی را؛ علت خوبی چه بود و آلت زشتی!؟ »

« چهره هندوی و روی ترک چرا شد!؟ هدیچو دل دوزخی و جان بهشتی »

« از چه؟ سعید او فتاد و ز چه شقی شد!؟ زاهد محرابی و کشیش کنشتی »

« نعمت منعم، چراست دریا دریا!؟ محنت مفلس، چراست کشتی کشتی!؟ »

قطع دارم اگر معترض شکوه های حکیم را از دست لب و دندان تر کها

خوانده بودی و خطائی را که در خلقت خوبان ختا بحق نسبت داده است دیده

بودی؛ هرگز بدین گفتار هالب نگشودی و خوانندگان را بزحمت

قرائت افکار خود نینداختی.

« داروین » هم که میگوید نقصان و زیاده در خلقت: مثل طفل دو سر، یا بچه

قلج، مثبت نبودن شعور در مبداء عالم است، اگر امروز زنده میبود و میدید

که: ( در دنیای علم ثابت شده نقصان و زیاده در ساختمان اطفال مربوط

باعمال والدین آنهاست و اگر تحسین نسل کنیم و مبادی و علل پیدایش

هر نسل نو و تازه را از آفات و امراض تناسلی و مقاربتی صیانت نمائیم هرگز

مولود ناقص نخواهیم داشت ) دست از اعتراض خویش بر میداشت.

صحیح است که در قرن ۱۹ مسیحی افکار مادی در مغرب زمین توسعه

یافت، ولی پس از پیدایش دانشمندان در ریاضی و هیئت مانند (فلاماریون) و

مطالعه در ابعاد شاسعه افلاك از يك سو و كشف جراثیم طبیعی مانند رادیوم

از دیگر سو، بی اختیار اتباع دهریت و لاخلدائی از قلاع استقرائات ناقصه بزیر آمده و سلاح خود را در مقابل کاخ رفیع توحید تسلیم کردند . . . .  
دیگر امروز در جهان غرب استهزاء بخلقت شیوه بیخردان و دیوانگان است و ثبوت حق مسلم و محتاج باثبات نیست .

اگر حکیم ناصر خسرو میدانست که پس از مرگش آثار او منتشر میشود و صنعت چاپ تخیلات گوناگون هر کس را در دسترس عموم مینهد! همانا آن اوراق اعتراضیه را بآب نسیان می شست، ولی برای جبران آن پندارها در مواقع دیگر دادسخن داده و کبریائی حق را با کمال عجز و قصور اعتراف کرده و حدوث عالم را اذعان نموده و میگوید:

« تا مرد خرد کورو کر نباشد؛      ز اسرار جهان بی خبر نباشد »  
« داند که هر آنچه کو بجنبد؛      نابوده و بی حد و مر نباشد »  
« و آن چیز که با حد و مر بود، آن؛      گه بوده و گاه دگر نباشد »

عالمی، فردوسی را بخواب دید که در بهشت میچمد بر سیدش این مقام از چه روی بدست آوردی؟ گفت: برای سرودن این شعر:

« جهان را بلندی و پستی توئی      ندانم چه ای؟ هر چه هستی توئی! »

بلی! مشرق زمین؛ سرزمین خدا پرستی است از میانه افریقا تا آخر آسیا در زیر سایه اسلام همه خدا پرستند، اینان با سانی میتوانند در يك شاهراهی گرد آمده، دست بهم داده، راه زندگی پویند. کینه تیزی، دوئیت، بیرحمی، اعتساف، در زیر سایه درخت توحید از بین رفت و حفظ عهد واجب آمد. شعراء ایران از فارس تا ترکستان پیوسته مردم را بخدا پرستی و ایمان که اصل شکل مجتمع برومندا است، میخواندند. شادباد روان گروهی که پیشانی

عجز و نیاز بدرگاه پروردگار سائیده و همی گفتند :

« اول دفتر بنام ایزد دانا      صانع و پروردگار و حی توانا »

« اکبر و اعظم خدای عالم و آدم      صورت خوب آفرید و سیرت زیبا »

« از در بخشندگی و بنده نوازی      مرغ هوا را نصیب ماهی دریا »

تا آنجا که میگوید :

« ما توانیم حق حمد تو گفتن      با همه کرویایان عالم بالا »

« سمدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت      ورنه کمالات و فهم کی رسد آنجا »

میخواهم بسراینده اشعار اعتراضیه برادرانه اندرزی دهم که برای تحکیم ملیت و وحدت اقوام هیچ تمللی مؤثر تر از خداپرستی نیست ، کلمه توحید مولد توحید کلمه است . ملکات عالیه و اخلاق فاضله میوه درخت خدا پرستی است . مادی آنکسی است (۱) که ، معقولات را در مقبره محسوسات مدفون سازد و منکر حق بکودکی ماند که بر کنار دریا گوش ماهی چند بدست آورده و گمان میکند ذخائر دریا همین است ! ...

« از این پرده بیرون سراپرده ایست      مرا و تو را اندر آن بار نیست »

« چه بیدار چشم و چه خوابیده چشم      کسی کش دل از علم بیدار نیست ! »

اگر همه با هم کمک کنیم و خدا پرستی را در دماغ انبیا بشر تقویت نمائیم دیگر قوی ضعیف را نخورد و بشر عمر خود را به تشکیل کنگره های صلح تلف ننموده ! و در نتیجه بنام غلبه تمدن ۱۱ بر توحش سپیدان بر سیاهان استیلا نیافته و چهره حبشی مقهور طلعت رومی نگردد ! ...

مسلم است انسان همان قسم که در دوره عمر ، از حیث جسم دچار تحول

و تبدل است از جهت خیال و فکر هم دائماً در تغییر و استکمال است، با نهایت شرمساری باید اذعان کرد که رقاء فکر و تحول عاقله در مشرق زمین مرده و از این روی اختراع در بین ما نیست! ولی قوه خیال در این بسیط پهناور دائماً در جولان و هر چه که بر دل میگذرد بفاصله ثانیه ای چند در افق و آسمان منتشر میشود و چون رعایت تناسب این تخیلات منتشره با احتیاجات و افکار محیط نمیشود لذا ارج و قیمت ادب از میان رفته و دانش پژوهان رغبت به خواندن آثار منظومه و منظوره نمیکند! ...

دسته ای از ادبا سعی دارند تمام تخیلات و تهوسات خود را از خلوتگاه قوه متخیله سر بازار اجتماع برهنه و عریان بدر آورند! یکی رموز معاشقه با امردان را برشته نظم آورد! ... دیگری طریقه بدام کشیدن ظریفان را! یکی اساس خلقت را مسخره میکند! دیگری برحق و حقیقت طعن میزند! .... جای تردید نیست که هر کسی در دوره عمر خود دقایقی چند گریبانش بدست این سنخ از تخیلات دچار بوده ولی با حیات جامعه بازی نباید کرد و این حرفها را نباید گفت.

اگر این حرفها را باید گفت ندانم چه نباید گفت! ؟

این بود آنچه بنظرم میرسد البته این سطور در عین آنکه تذکری به آقای بهمنی است تشکری نیز از آقای اخگر است که نگارشات ایشان همیشه زنگ غم از دل میزداید.

( مریزاد دستی که مر دوستان را      دوی دل و راحت جان فرستد )  
والسلام علی من اتبع الهدی      « پور داد شمس الدین واعظ »







(۱۶۹)

نظریه جناب آقای تدین

رئیس و وزیر اسبق، مجاس

شورای ملی و معارف و اوقاف

و استاد دانشسرای عالی

«عکس سمت چپ»

آقای مطیعی مدیر محترم

نامه کانون شعرا

از ارسال کتابچه ای

موسوم به بیچون نامه اخگر

برایم متشکرم گرچه

وقت و حال مقتضای ورود در این گونه مطالب و اظهار عقیده کردن را ندارد و خصوصاً پس از جوابهای منطقی و دلپذیر و اشعار و مضامین نمکین قاضل دانشمند آقای سرهنک اخگر که دیگر جای سخن باقی نیست. با وجود این؛ بطور اختصار جواب آقای بهمنی را با کمال احترام میدهد: اولاً اینطور معلوم میشود که آقای بهمنی در اشعار خود چنین تصور کرده اند که فقط ایشان یگانه کسی هستند که در این موضوع يك اختراع مهم و یا اکتشاف بزرگ و یا جرئت و جسارتی فوق العاده بخرج داده اند! که این مضامین را برشته نظم کشیده اند و گمان این است که ایشان خبر ندارند، که خیلی پیش در قرون سالفه، بعضی از فلاسفه این اعتراضات را از طرف شیطان اظهار داشته و حتی بعضی از شعرای بزرگ ما هم همین مضامین را منظوم ساخته اند